

حواشی بر مقاله "لفظ‌گرایی، ..."

دکتر مجدالدین کیوانی



۱. دکتر خزاعی فر عزیز: مقاله شما را خواندم و چند بار هم خواندم تا بلکه "لفظ‌گرایی" را که چون سد سکندر میان من و شما حائل شده بشکنم و ببینم فراسوی چیست! اگر به یاد داشته باشید در همایش فراموش‌نشده‌ی ترجمه ادبی (بهمن ۱۳۷۸، دانشگاه فردوسی مشهد) نیز بنده با عنوان "لفظ‌گرایی" برای بحثی که در سخنرانی خود مطرح کردید مشکل داشتم. از پی چند بار زیر و رو کردن نوشته شما سرانجام به این نتیجه رسیدم که "لفظ‌گرایی" شما نباید در اصل چیزی، چندان متفاوت با آنچه یوجین نایدا به آن (ترجمه‌نما) می‌گوید باشد. منتها شما این مفهوم را در الگوی جامع‌تر، نظری و انتزاعی‌تر، و البته فنی‌تر بیان کرده‌اید.

گر چه تصریح کرده‌اید که لفظ‌گرایی با "تحت‌اللفظی"، "لفظ به لفظ" یا "لغوی" فرق دارد، اما در عمل با اینها بی‌ارتباط نیست. به یقین می‌توان گفت که آغاز لفظ‌گرایی در ترجمه (لااقل، از نوع ناپسندش) ترجمه لفظ به لفظ است. به بیان دیگر هیچ ترجمه لفظ‌گرایی نمی‌تواند بد باشد و در عین حال مقداری برگردانهای تحت‌اللفظی در آن نباشد، زیرا به قول شما "مترجمی که نه بر زبان مبدأ و نه بر زبان مقصد و نه بر موضوع متنی که ترجمه می‌کند تسلط دارد، ناچار به روش لفظ‌گرا پناه می‌برد زیرا توان آن را ندارد که از محدوده لفظ [تأکید از من است] نویسنده پا بیرون گذارد" (ص ۵). بعید به نظر می‌رسد که در چنین ترجمه لفظ‌گرای ناپسندی هیچ نشانی از ترجمه‌های لغوی و لفظ به لفظ نباشد، و مترجم در کار خود لاقلاً مقداری صورت‌گرایی نکرده باشد.

با توجه به این توضیحات، به خود گفتم ای کاش مقاله شما عنوان دیگری می‌داشت که گویای کل الگوی مورد نظر تان باشد، چون به اعتقاد من، پیشنهاد شما در واقع علاوه بر ترجمه لفظ به لفظ چیزهای دیگری را در بر می‌گیرد که دیگر به این صنف ترجمه مربوط نیست و به مراتب بالاتر زبان‌شناختی، معناشناختی و فرهنگی ترجمه ربط پیدا می‌کند. آنچه در نوشتار شما در درجه اول مد نظر است، به گمان من، نوعی گرایش به جنبه‌های صورتی متن مورد ترجمه است که در مجموع گاه نتیجه‌اش مطلوب است، ولی در بیشتر موارد ناهنجاریهای گوناگونی در ترجمه به بار می‌آورد و آن وضعیتی است که در آن مترجم با یک دست به کار ترجمه مشغول می‌شود و با دست دیگر به دامان متن اصلی می‌آیزد، و به اصطلاح با

تکیه بر عصای زبان مبدأ پیش می‌رود. نمی‌تواند خود را از زبان مبدأ "بکند" و مستقل عمل کند. اگر اصطلاح "صورت‌گرا" (formalist) در استخدام رشته‌های دیگری در نیامده بود و مفاهیم خاص آن رشته‌ها را به ذهن القا نمی‌کرد، چه بسا برای رساندن الگوی مورد نظر شما عنوان جامع‌تر و کم‌گرفتاری‌تری نسبت به "لفظ‌گرایی" می‌بود. با این همه، بنده هنوز هم "صورت‌گرایی" را بر لفظ‌گرایی ترجیح می‌دهم.

و اما این نظر که "ترجمه‌نمایی" ناپیدا با لفظ‌گرایی جناب عالی تفاوت بنیادی ندارد از جای جای نوشته خود شما نیز بر می‌آید، مثل آنجایی که تصریح کرده‌اید: "میزان لفظ‌گرایی یعنی میزان وام‌گیری مترجم از زبان مبدأ و عدول او از شیوه بیان متعارف در فارسی از ترجمه‌ای به ترجمه دیگر فرق می‌کند" (ص ۵). فعلاً کار به این نداریم که "وام‌گیری" از زبان مبدأ یعنی چه و اینکه مترجم چه چیزی را وام می‌گیرد. فرض می‌کنیم کیفیت و شیوه این عمل معلوم و قابل ارزیابی باشد، پرسش این است که چرا "در برخی ترجمه‌ها این وام‌گیری [= لفظ‌گرایی] صورتی افراطی، ناپسند و غیر قابل قبول دارد و در برخی دیگر صورتی معتدل، خلاق و پذیرفتنی" (ص ۵). توضیح صریحی در این باب نداده‌اید، منتها می‌افزاید که اگر "مترجم فاقد توان و خلاقیت زبانی" باشد و "نه بر زبان مبدأ، نه بر زبان مقصد و نه بر موضوع متنی که ترجمه می‌کند تسلط داشته باشد، ناچار به روش لفظ‌گرا پناه می‌برد..." (همانجا). این جمله اخیر چنانچه به همین وجه مطلق بماند و در آن تحقیق و تعدیلی قائل نشویم، با عبارات بلافاصله پیش از آن که لفظ‌گرایی را به دو نوع پسندیده و ناپسند، یا افراطی و معتدل تقسیم کرده، در تناقض می‌آید. مع ذلک از کل مباحث مقاله شما می‌توان دریافت که روش لفظ‌گرا می‌تواند هم به دست مترجمی ناتوان و فاقد خلاقیت بیفتد و هم به دست زبان‌دانی خلاق و محیط پر موضوع مورد ترجمه. اگر این صغری و کبری چنین بنده درست باشد، باز عنوان مقاله مرا راحت نخواهد گذاشت، زیرا در صدر مقاله این عنوان به‌طور مطلق بیان شده، حال آنکه در متن، آنجا که گفته شده: "مترجم لفظ‌گرای فاقد توان و خلاقیت زبانی بلایی است که دامنگیر ترجمه ادبی و غیرادبی، [در ایران] شده... (همانجا)، به‌طور مشروط. به بیان دیگر، نه مترجم لفظ‌گرای توانمند خلاق بلکه مترجم لفظ‌گرای فاقد توان و خلاقیت زبانی است که آفت ترجمه در کشور ما شده است. بنابراین اگر عنوان مقاله چیزی مانند "لفظ‌گرایی در دست مترجمان ناشی ایرانی" (۱) یا "لفظ‌گرایی نامطلوب در ترجمه‌های فارسی" یا فقط "لفظ‌گرایی" می‌بود، بنده این قدر پرگویی نمی‌کردم!

۲. نکته دیگر مقاله جناب عالی که بخشی از آن برای من هم تازگی داشت هم ابهام، مسأله تأثیرپذیری سبک نگارش ترجمه از سنتها و ارزشهای فرهنگی پشتوانه دار زبان مقصد، و برعکس، تأثیرپذیری ترجمه از انشای متن اصلی در آنجا که زبان مقصد پشتوانه فرهنگی ندارد (ص ۴). می‌نویسید: "اگر فرهنگ مقصد فرهنگی با پشتوانه باشد، یعنی ژانرهای تثبیت شده پیشاپیش در آن وجود داشته باشد، انشای تألیفی مورد قبول در آن جامعه بر انشای ترجمه اثر می‌گذارد..." (همانجا). و چند سطر پایین‌تر زبان چنین ترجمه‌ای را "محافظه‌کارانه" — مثل زبان ترجمه در آمریکا — توصیف می‌کنید. این جنس

ترجمه که زبانی محافظه کارانه دارد خوب است یا بد؟ پسندیده است یا ناپسند؟ اگر زبان ترجمه‌ای متأثر از انشای زبان مقصد باشد، و به قول شما "با قراردادهای زبانی و فرهنگی جامعه زبان مقصد سازگار" باشد، قاعده کمال مطلوب است، و بنابراین "محافظه کارانه" باید صفت خوبی برای چنین ترجمه‌ای باشد. اما آنجا که می‌نویسد "فضای حاکم بر ترجمه ادبی ما فضایی محافظه کارانه است" (ص ۶) احساس می‌کنم نه، محافظه کارانه نباید چندان هم خوب باشد. در اینجا باز تناقضی دیده می‌شود، مگر آنکه، البته، "محافظه کارانه" را در دو مورد یاد شده به معنای واحدی به کار نبرده باشید. ضمناً، برای بنده معلوم نشد که زبان ترجمه در آمریکا که محافظه کارانه است، چگونه زبانی است!

۳. از مطالب تازه و قابل تأمل مقاله، سخن شما درباره تأثیر پذیری انشای ترجمه از سبک انشای زبان مبدأ (متن اصلی) است. در مقاله آمده است که اگر فرهنگی ضعیف و وام‌گیرنده بود، "انشای ترجمه از متن اصلی تأثیر می‌پذیرد" (ص ۴). یعنی فرضاً اگر شما خواستید متنی را از فرانسوی به یکی از زبانهای آفریقایی ترجمه کنید، به سبب آنکه آن زبان آفریقایی از ژانرهای ادبی جا افتاده‌ای برخوردار نیست ترجمه شما رنگ و بوی زبان فرانسوی را به خود خواهد گرفت. در این حالت (به عکس حالت اول که قبلاً بررسی شد) زبان ترجمه از جهتی تقلیدی و از جهتی دیگر "بدیع و خلاق" است (همانجا). خلاقیت کار ظاهراً در این است که مترجم سعی می‌کند خود را از سطح زبان ضعیف‌تر به زبان متن اصلی (که توانمندتر است) نزدیک کند^۱. منظور از این "سبک شدن" چیست؟ آیا منظور نزدیک شدن به سبک و شیوه نگارش زبان قوی‌تر (یعنی زبان مبدأ) است که این نقض غرض خواهد بود و دیگر نیازی به فعال کردن استعدادهای بالقوه زبان مادری نخواهد بود. اگر درست فهم کرده باشم، شاید مراد این باشد که اگر زبان مادری مترجمی نسبت به زبان دیگر (زبان مبدأ) ناتوان‌تر و "دست و پابسته‌تر" باشد، وی تلاش می‌کند زبان و بیان خود را از حیث توانمندی و فصاحت و بلاغت به سطح زبان قوی‌تر برکشد و فاصله‌اش را با آن کم و کمتر کند، و حتماً — از آنجایی که احتیاج مادر اختراعات است — سعی می‌کند بالقوه‌های زبان ضعیف‌تر را به فعل درآورد و بنیۀ آن را قوی‌تر کند تا از تجاوز و توسن‌ی زبان مسلط جلوگیری کند و نگذارد ساختارهای دستوری و واژگانی آن خود را بر زبان ناتوان‌تر تحمیل کنند.

این نظری نو و قابل مطالعه است منتها به ترجمه محدود نمی‌شود؛ در تألیف و تصنیف به هر زبانی نیز ممکن است اتفاق بیفتد. هر چه زبانی از پشتوانه فرهنگی غنی‌تری برخوردار باشد، ابعاد اندیشه در آن وسیع‌تر و عمیق‌تر است. هر آنچه از ذهن باید به قلم درآید متنوع‌تر، بکرتر و بی سابقه‌تر است. زیر و بمهای افکار و احساسات بیشتر، دقیق‌تر و ظریف‌تر است. به همین سبب، ساختارهای نحوی متنوع‌تر، تمایزهای واژگانی دقیق‌تر و ظرافتهای سبکی (در چنین زبانی) بیشتر و بیشتر می‌شود. امکانات بالقوه در این زبان بیشتر فعلیت می‌یابد تا در زبانهایی که ابعاد تفکر در آن، به دلایل گوناگون، محدود مانده است. تفکر علم و دانش می‌آفریند، ابداعات و اختراعات به بار می‌آورد، موجب گسترش دامنه صنعت و

۱. و با این نزدیک شدن قابلیت‌های بالقوه نحوی و معنایی زبان مادری خود را تا حد امکان به فعلیت می‌رساند (همانجا)

فن آوری می‌شود و، در یک کلام، هر روز و هر ساعت چیز تازه‌ای بر آنچه وجود دارد می‌افزاید. زبان برای آنکه بتواند درباره‌ی این انبوه تازه‌ها و روابط و مناسبات آنها سخن بگوید هر روز و هر ساعت بارورتر و کامل‌تر می‌شود و بررسی شایسته‌ی این موضوع از حوصله‌ی گفتار حاضر بیرون است. همین قدر می‌گوییم که کسری زبانها بیشتر معلول عوزة اندیشه است. زبانها به موازات رشد اندیشه، رشد می‌یابند. هیچ‌گاه زبان از اندیشه عقب نمی‌افتد هر چه به مردم جامعه‌ای بیشتر فرصت تفکر خلاق داده شود، و البته به بیان این تفکرات! و هر چه ثمرات تفکر خلاق و زیای به صورت پدیده‌های مادی و معنوی جدید ظهور کند، زبان آن جامعه توانمندتر و کارآمدتر می‌شود. آن که می‌اندیشد، طبعاً مشتاق ابراز اندیشه‌های خود است. در جریان این ابراز اندیشه‌هاست که زبان به تدریج کم و کسریهای خود را بر طرف می‌کند. هیچ‌زبانی از روز نخست پرتوان، کارآمد و بی‌نقص نبوده است. پس در هر جامعه کمال و پختگی نحوی و واژگانی زبان بیش از همه و اما از اندیشمندان خلاق و اهل قلم آن جامعه است. تحجر اندیشه و تنگی عرصه بیان و قلم زبان را از بالندگی باز می‌دارد و به نازایی می‌کشد.

از دفتر زمانه فستد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

بنابراین گناه متعارف بودن نشر ترجمه‌ها را نباید یکسره برگردن مترجمان گذارد. غالباً مشکل از اینجا ناشی می‌گردد که فرد پرورش یافته در فضای فکری بسته‌تری تصمیم می‌گیرد از زبانی ترجمه کند که دارای ابزار گفتار و نوشتار و اندیشه‌ورزان خلاق و صاحبان علوم و معارف و صنعت و فن آوری بسیار پیشرفته‌تری است. نقش قاطع توان و زبان مترجم را در توفیق او و هموار و طبیعی از کار درآمدن ترجمه‌اش هرگز انکار نمی‌کنیم، اما حق هم باید داد که همه گرفتاری در همه جا از ناتوانی مترجم و حتی زبان نیست. زبان که فی نفسه گناهی ندارد؛ هر عیب که هست از به کار برندگان آن زبان است که به حد کافی نیندیشیده‌اند یا توانسته‌اند اندیشه‌های خود را به زبان آورند. مترجمان موفق تر ما آنهایی بوده‌اند که دانش بیشتر و مجال اندیشیدن بیشتر داشته‌اند و در عرصه‌هایی غیر از عرصه ترجمه آن اندیشه‌ها را به بیان و زبان قلم درآورده‌اند. اندیشمند زبان آور یا خوش قلم فارسی نویس، اگر به کار ترجمه بپردازد - به شرط دانستن زبانی دیگر - نمی‌تواند مترجمی ناموفق باشد.

۴. نکته آخر در مقاله "لفظ‌گرایی" که بنده هم از بن دندان با آن موافقم این است که "از روی ترجمه ادبی نمی‌توان درباره سبک نویسنده به درستی قضاوت کرد" (ص ۷)، دقیقاً به دلایلی که در مقاله تان بیان کرده‌اید. فعلاً ذکر از حرف و حدیثهای فراوانی که درباره سبک گفته شده، و اینکه اصلاً سبک چیست، اشاره‌ای نمی‌کنیم فقط می‌گوئیم که سبک (در همان معنی کلی و غیر دقیقش که از تعریفهای گوناگون این و آن برمی‌آید) در هر نوشته تابع تأثیرات متقابل مجموعه‌ای از عوامل است که خلق مجدد آن در زبانی دیگر محال است، و بنابراین سخن از باز آفرینی سبک نویسنده یا شعر در ترجمه اثر او حکایت از ذهن کمال طلب و رؤیاپرور کسانی می‌کند که "دستی از دور بر آتش درند!" □